

ضمیمه ی سوم

(ضمیمه ی فصل «کنگره ی شوراها و تظاهرات ماه ژوئن»)

به پروفیسور ا. کان، دانشگاه کالیفرنیا.

از من پرسیده اید که توصیف سوخانوف از ملاقات من در ماه مه ۱۹۱۷ با هیئت تحریریه ی *نوی ژیزن*، روزنامه ای که اسماً به وسیله ی ماکسیم گورکی اداره می شد، تا چه حد صحیح است. برای آن که آن چه در زیر می آید درست فهمیده شود، باید ابتدا درباره ی ماهیت کلی هفت جلد *یادداشت های انقلاب*، اثر سوخانوف، توضیح مختصری بدهم. علی رغم همه ی عیب های این اثر (روده درازی، امپرسیونیسم، کوتاه بینی سیاسی) که گاه به گاه خواندنش را ملال آور می سازند، محال است بتوان وجدان بیدار مؤلفش را، که سبب شده است تا *یادداشت ها* منبع ارزشمندی برای مورخ باشد، نادیده گرفت. اما قضات می دانند که با وجدان بودن شاهد به هیچ وجه وثوق شهادت او را تضمین نمی کند. ضروری است که درجه ی تکامل او، بینش او، شنوائی او، حافظه ی او، احساسات او در لحظه ی وقوع رویداد، و غیره را در مدنظر گرفت. سوخانوف امپرسیونیستی از نوع روشن فکر منشانه ی آن است، و او نیز مانند بیشتر چنین افرادی فاقد قدرت لازم برای درک خصوصیات روانی-سیاسی اشخاصی است که از قالب دیگری ساخته شده اند. با این که او خود در سال ۱۹۱۷ در جناح چپ اردوگاه سازشکاران موضع

گرفته بود، و از این حیث در همسایگی نزدیک بلشویک ها قرار داشت، اما با خلق و خوی هاملتی اش در قطب مخالف بلشویک ها جا داشت و هم چنان در این قطب باقی ماند. در وجود سوخانوف پیوسته احساس انزجار خصمانه ای نسبت به افراد راست کردار، افرادی که راسخاً می دانند که چه می خواهند و به کجا می روند، زندگی می کند. همه ی این خصوصیات سبب می شود تا سوخانوف در *یادداشت ها* به محض کوشش در فهم محرک های اعمال بلشویک ها، و یا انکشاف انگیزه های پشت پرده ی آنان، با وجدان کاملاً بیدار اشتباه پشت اشتباه روی هم انبار کند. گاهی اوقات به نظر می رسد که انگار او آگاهانه مسائل ساده و روشن را خلط می کند. در حقیقت امر، او از یافتن کوتاه ترین فاصله ما بین دو نقطه، دست کم در سیاست، ذاتاً ناتوان است.

سوخانوف در مقابله دادن خط مشی من با خط مشی لنین، تا آن جا که زورش می رسیده نیروی خود را به هدر داده است. از آن جا که سوخانوف در برابر احساسات و صحبت های درگوشی روشن فکرهای حاشیه نشین از حساسیت فراوانی برخوردار است. ضمناً باید گفت که همین خصوصیت او یکی از محاسن *یادداشت ها* را تشکیل می دهد، زیرا سبب شده تا مطالب مفصلی پیرامون ساختمان روانی لیبرال ها، رادیکال ها، و محافظ بالای سوسیالیست ها در *یادداشت ها* جمع شود. باری سوخانوف به علت این حساسیت طبعاً امیدوار بود که ما بین لنین و تروتسکی اختلاف بیفتد. به خصوص آن که لابد فکر می کرد در صورت بروز چنین اختلافی، سرنوشت تیره ی روزنامه ی *نوی ژیرن*، که ما بین سوسیالیست های میهن پرست و بلشویک ها ایستاده بود، بدون شک سفیدتر از آب در خواهد آمد. سوخانوف در *یادداشت ها* زیر عنوان خاطرات سیاسی و به شکل حدس و گمان های پس از وقوع رویداد، هنوز در فضای آن امیدهای نافرجام زندگی می کند. او می کوشد تا ویژگی های شخصیت، خلق و خو، و اسلوب را به خط مشی سیاسی تعبیر کند.

سوخانوف در رابطه با تظاهرات لغو شده ی دهم ژونن، و مخصوصاً تظاهرات مسلحانه ی روزهای ژونیه، در بسیاری از صفحات اثر خود می کوشد تا ثابت کند که لنین در آن روزها مستقیماً برای تصرف قدرت از راه توطئه و قیام تلاش می کرد، حال آن که تروتسکی برعکس برای قدرت واقعی شوراهای در وجود دو حزب حاکم بر شورا، یعنی سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها، می کوشید. این ادعا از بیخ و بن بی اساس است.

در نخستین کنگره ی شوراهای در روز چهارم ژونن، تزرتلی ضمن سخنرانی خود چنین گفت: "در روسیه در لحظه ی حاضر حتی یک حزب سیاسی وجود ندارد که بگوید، قدرت را به دست ما بدهید." در آن لحظه صدائی از روی نیمکت برخاست: "چرا، وجود دارد!" لنین دوست نداشت سخنرانی خطباً را قطع کند، دوست هم نداشت سخنرانی او را قطع کنند. شکی نیست که در آن روز، ملاحظات بسیار جدی سیاسی وادارش ساخت که خودداری معمول خود را به کنار نهد. بنا بر منطق تزرتلی، هنگامی که کشور در کلاف سردرگمی از مشکلات عظیم گرفتار می آید، باید پیش از هر چیز کوشید تا قدرت به دست دیگران بیفتد. زرنگی سازشکاران روس هم، که پس از قیام فوریه قدرت را به لیبرال ها واگذار کردند، در همین کار نهفته بود. تزرتلی به ترس ناپسندی از مسئولیت، رنگی از بی غرضی سیاسی و دوراندیشی خارق العاده می داد. برای هر فرد انقلابی که به رسالت حزب خود ایمان دارد، چنین خودفروشی بزدلانه ای مطلقاً تحمل ناپذیر است. هر حزب انقلابی که در شرایط دشوار دست رد به سینه ی قدرت بگذارد، فقط سزاوار تحقیر است.

لنین در همان جلسه ضمنی نطقی که از روی نیمکت ایراد کرد، پاسخ خود را چنین توضیح داد: "وزیر محترم پست و تلگراف (تزرتلی) گفت که در روسیه هیچ حزبی وجود ندارد که مایل به قبول قدرت باشد. من جواب می دهم که چنین حزبی وجود دارد. هیچ حزبی نمی تواند از قبول قدرت امتناع کند، و حزب ما هم امتناع نمی کند. حزب ما در هر لحظه ای آماده است تا تمام قدرت را در دست بگیرد. (تحسین و

خنده ی حضار.) شما هر چه دلتان می خواهد بخندید، اما اگر جناب وزیر این سؤال را از ما بکند، جواب درست را دریافت خواهد داشت." چنین می نماید که اندیشه ی لنین سراسر شفاف است.

در همان کنگره ی شوراها، من پس از سخنرانی پشخونوف، وزیر کشاورزی، چنین حرف زد: "من به حزب او (پشخونوف) تعلق ندارم، اما اگر به من بگویند که قرار است دولتی مرکب از دوازده پشخونوف تشکیل شود، خواهم گفت که این امر به منزله ی گام بزرگی است به پیش."

من تصور نمی کنم که در آن ایام، در کشاکش آن حوادث، کلمات من پیرامون دولت پشخونوف ها جا داشت که به آنتی تز آمادگی لنین، برای به دست گرفتن قدرت، تعبیر شود. چنین به نظر می رسد که سوخانوف خود این آنتی تز را اختراع کرده و سپس به تفسیر آن پرداخته است. سوخانوف تدارک بلشویک ها را برای تظاهرات دهم ژوئن، که قرار بود به نفع قدرت شوراها صورت بگیرد، به تدارک برای تصرف قدرت تعبیر می کند و چنین می نویسد: "دو سه روز پیش از تظاهرات، لنین علناً اظهار داشت که حاضر است قدرت را درست بگیرد. اما تروتسکی در همان زمان اعلام کرد که میل دارد دوازده پشخونوف را بر مسند قدرت ببیند. چنین بود اختلاف آنان. اما با همه ی این اوصاف من تصور می کنم که تروتسکی به درون ماجرای دهم ژوئن کشانده شد... لنین در آن زمان میل نداشت بدون آن مزدورایونتز* مشکوک وارد درگیری قاطعانه ای شود. زیرا تروتسکی برای او شریکی غول پیکر در یک بازی غول آسا به شمار می رفت، و در حزب لنین پس از شخص لنین فرد دیگری وجود نداشت. دست کم تا مسافتی بس دراز."

* - منظور سوخانوف از این که مرا "مزدورایونتز مشکوک" می نامد یقیناً آن است که من در حقیقت بلشویک بودم (مزدورایونتز: عضو سازمان ناحیه ای سوسیال دموکرات های متحد). حقیقت در هر حال همین است. من در آن سازمان ناحیه ای از آن جهت ماندم که آن سازمان را به درون حزب بلشویک بیاورم، کاری که در ماه اوت انجام گرفت.

عبارت فوق مملو از تناقض است. بنا به گفته ی سوخانوف، چنین به نظر می رسد که لنین حقیقتاً قصد همان کاری را داشت که تزرتملی به آن متهمش می کند: "تصرف فوری قدرت به وسیله ی اقلیت طبقه ی کارگر." هر چند باور کردنش سخت است، اما سوخانوف برهان چنین بلانکیسمی را در همان کلمات لنین دائر بر آمادگی بلشویک ها برای تصرف قدرت علی رغم همه ی مشکلات، می بیند. اما اگر لنین حقیقتاً در صدد بر آمده بود که روز دهم ژوئن قدرت را از طریق توطئه متصرف شود، آن قدر عقلش می رسید که در این جلسه ی عمومی شوراهای در چهارم ژوئن به دشمنان خود از پیش هشدار ندهد. قاعدتاً نباید لزومی به یادآوری باشد که لنین از همان نخستین روز ورودش به پتروگراد، به حزب گفته بود که بلشویک ها فقط پس از کسب اکثریت در شوراهای باید وظیفه ی واژگون کردن حکومت موقت را بر عهده گیرند. در روزهای آوریل، لنین در برابر بلشویک هائی که شعار "مرگ بر حکومت موقت" را به عنوان وظیفه ی روز مطرح کرده بودند، با قاطعیت به مخالفت برخاست. پاسخ لنین در روز چهارم ژوئن فقط یک معنی داشت: اگر کارگرها و سربازها به بلشویک ها رأی اعتماد بدهند، ما حاضریم همین امروز قدرت را در دست بگیریم؛ از این حیث ما از سازشکاران، که با وجود برخورداری از اعتماد کارگران و سربازان، جرئت نمی کنند قدرت را به دست بگیرند، متمایز هستیم.

سوخانوف تروتسکی را طوری در تقابل با لنین قرار می دهد که گویی اولی واقع بین بوده و دومی بلانکیست. "آدمی می توانست بدون توافق با لنین، کاملاً با شیوه ی تروتسکی در طرح مسأله موافق باشد." سوخانوف در عین حال اعلام می دارد که: "تروتسکی به درون ماجرای دهم ژوئن کشانده شد." - یعنی او را به زور به درون توطئه ای برای تصرف قدرت کشاندند. سوخانوف پس از کشف دو خط مشی، در جانی که ثانیتی وجود نداشت، خود را از لذت ادغام این دو خط مشی در یک خط مشی واحد محروم نمی کند، تا از این راه بتواند مرا به ماجراجویی محکوم بسازد. این کار او به منزله ی انتقامی منحصر به فرد و تا اندازه ای افلاطونی

است که روشن فکرهای چپ بابت سرخوردگی امیدشان به بروز اختلاف ما بین تروتسکی و لنین، ستانده اند.

در میان پلاکارت هائی که بلشویک ها برای تظاهرات ملغای دهم ژوئن تهیه کرده بودند، همان پلاکارت هائی که بعداً به وسیله ی تظاهرکنندگان هجدهم ژوئن حمل شد، مقام عمده را شعار "مرگ بر ده وزیر سرمایه دار!" پرکرده بود. سوخانوف در مقام جمالشناس، قوه ی معنی رسانی ساده ی این شعار را تحسین می کند، اما در مقام سیاستمدار، در فهم معنای این شعار ناتوانی نشان می دهد. در حکومت، علاوه بر "ده وزیر سرمایه دار" شش وزیر سازشکار نیز وجود داشتند. پلاکارت های بلشویک ها چیزی درباره ی این شش تن نمی گفتند. برعکس، مطابق با مفهوم شعار مذکور، وزرای سرمایه دار باید جای خود را به وزرای سوسیالیست می دادند، یعنی به نمایندگان اکثریت شورا. آن چه من در برابر کنگره ی شورا بیان داشتم دقیقاً ناظر بر همین جنبه از مفهوم پلاکارت های بلشویک بود: اتحاد خود را با لیبرال ها بشکنید، وزرای بورژوا را بر کنار کنید و جای آن ها را به پشخونوف های خود بدهید. البته بلشویک ها در ترغیب اکثریت شورا به تصرف قدرت، خود را ملزم به پشتیبانی از این پشخونوف ها نمی دیدند؛ برعکس، آن ها به هیچ عنوان این حقیقت را کتمان نمی کردند که در چارچوب دموکراسی شورا مبارزه را بی امان ادامه خواهند داد. مبارزه ای برای کسب اکثریت در شورا و برای رسیدن به قدرت.

اما همه ی این حرف ها الفبای محض است و بس. فقط خصوصیات فوق الذکر سوخانوف- بیشتر به عنوان یک سنخ تا یک شخص- می توانند به ما توضیح دهند که چگونه این شریک و پژوهشگر حوادث بر سر مسأله ای این چنین مهم و در عین حال ساده، این طور عاجزانه سردرگم شود.

در پرتو تحلیل فوق از این ماجرای سیاسی، می توان پرتو کاذبی را که سوخانوف به ملاقات من با هیئت تحریریه ی نوی ژیزن، همان ملاقاتی که مورد علاقه ی شماست، می تاباند به آسانی درک کرد. سوخانوف منظور مرا از ملاقات با محفل

ماکسیم گورکی، در جمله ای که خود در دهان من می گذارد، چنین بیان می کند: "اکنون متوجه شدم که دیگر کاری برای من باقی نمانده است مگر تأسیس روزنامه ای به همراه لنین." استنتاج او این است که فقط ناتوانی من در رسیدن به توافقی با گورکی و سوخانوف- یعنی با افرادی که هرگز نه مرد سیاست می دانستمشان و نه مرد انقلاب- مرا واداشت که راهی به سوی لنین بجویم. برای اثبات مهمل بودن این حرف، فقط کافی است که مفهومش را به ضابطه در آوریم.

ضمناً، چقدر خاص سوخانوف است این جمله: "تأسیس روزنامه ای به همراه لنین"- گویی وظایف یک سیاست انقلابی صرفاً منحصرند به تأسیس یک روزنامه. برای هر کس که کمترین بهره ای از قوه ی تخیل برده باشد، قاعدتاً باید روشن باشد که من نه می توانستم درباره ی وظایف خود چنین بیندیشم، و نه می توانستم این وظایف را چنین تعریف کنم.

برای آن که بتوانم دیدار خود را از محفل روزنامه ی گورکی توضیح بدهم، لازم است به یاد آوریم که من در آغاز ماه مه به پتروگراد رسیدم، یعنی بعد از مدتی بیش از دو ماه پس از انقلاب، و یک ماه پس از بازگشت لنین. در خلال این مدت بسیاری از چیزها تعدیل و مشخص شده بودند. من ناچار بودم مقام خود را، نه فقط در میان نیروهای بنیادی انقلاب، یعنی در میان احساسات و احوالات کارگران و سربازان، بلکه نیز در میان دسته بندی ها و رنگ های سیاسی جامعه ی "تحصیل کرده"، به طور مستقیم، و نه اصطلاح به شیوه ی تجری، پیدا کنم. برای من دیدار از هیئت تحریریه ی نوی ژیزن به منزله ی شناسانی سیاسی مختصری بود که به منظور کشف نیروهای جاذب و دافع این گروه "چپ"، و به قصد جلب برخی از عناصر این گروه و غیره، به عمل آوردم. مکالمه ی کوتاهی با این عقلای نادان، که در نظرشان دامنه ی انقلاب به مسائل سرمقاله نویسی محدود می شد، مرا از بیهودگی کامل آنان متقاعد ساخت. و علاوه بر آن، از آن جا که ایشان بلشویک ها را به انزوای داوطلبانه

متهم می کردند، و به گناه این انزوا را به گردن لنین و تزه‌های آوریل او می دانستند، بدون شک به آن‌ها گفتیم که با حرف‌هایشان یک بار دیگر ثابت کرده بودند که لنین حق دارد حزب را از آنان، و یا بهتر بگوییم آنان را از حزب، منزوی سازد. نتیجه گیری من، که ناچار بودم به خاطر تأثیری که می توانست بر لوناچارسکی و ریازانوف (که در آن گفت‌گو شرکت داشتند و با اندیشه ی پیوستن به لنین مخالف بودند) داشته باشد، با نیروی ویژه ای رویش تأکید کنم، یقیناً مناسب است لازم را برای روایت سوخاتوف از این قضیه فراهم آورده است.

بدیهی است که تصور شما دائر بر این که امکان نداشت که من در پائیز ۱۹۱۷، از تربیون شورای پتروگراد در بزرگداشت گورکی سخن بگویم، کاملاً صحیح است. سوخاتوف آن بار، دست کم در چشم پوشی از یکی از اندیشه های خیال پردازانه ی خود، کاملاً عقل به خرج داد، یعنی از ترغیب من به مشارکت در مراسم بزرگداشت گورکی در آستانه ی قیام اکتبر صرف نظر کرد، زیرا گورکی در آن سوی سنگر ایستاده بود.

بازنویس: یاشار آذری